

سي امين سالگرد شهادت

رفیق اکرم یاری

رابه تمام کمونیست ها و خلقهای رزمنده افغانستان و جهان

تسلیت می گونیم!



سی سال است که رفیق اکرم یاری در بین مانیتست. کمونیستهای افغانستان در این سی سال جای او را در عرصه های مبارزه خالی می بینند. رفیق اکرم یاری حامل درفش مانونیزم (مانوتسه دون اندیشه در آن زمان) در داخل سازمان جوانان مترقی بود. خطی انقلابی ای که در سمت و سودادن جنبش دموکراتیک نوین افغانستان نقش تعیین کننده را بازی کرد. هدف استراتژیک آنی این خط نیل به دموکراسی نوین و سرنگونی فنودالیزم، بورژوازی کمپرادور و سلطه امپریالیزم و سوسیال- امپریالیزم در افغانستان بود. این خط ساختمان سوسیالیزم و سرانجام نیل به کمونیزم، را بامثابه اهداف آتی استراتژیک آن در مد نظر داشت و به این دلیل مبارزات خلق افغانستان را مضمون و دونهمای نوین بخشید. مبارزاتی که سالها قبل آغاز یافته و به دلیل عدم توانایی آن در اتخاذ بینش رهبری کننده و اهداف استراتژیک مبارزه پیوسته با سرش به دیوار کهن و فرتوت فنودالیزم تصادم کرده بود. مبارزاتی که هیچگاه نتوانسته بود ، خود را از دایره تنگ سنت های عقب مانده و شعارهای فرسوده ملی گرانی و مذهبی بیرون بکشد. این مبارزات در آغاز دهه چهل شمسی، تحت رهبری مانونیت های افغانستان که رفیق اکرم یاری در پیشاپیش آنها قرار داشت، چارچوب عنعنات ملی گرانی و سنن کهن رادر هم شکسته و راهش را به سوی پیوستن به جنبش جهانی طبقه کارگر و خلقهای جهان باز کرد. به این دلیل آنها نیکه قادر به گسست از سنت ها، شعارها و ارزشهای کهن نیستند، به تمجید و تقدیر ریاکارانه از او پرداخته و با تمام قوا میکوشند دست آوردها و تجارب گرانبهای جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید) در کام تاریک فراموشی نابود شوند.

رفیق اکرم یاری، مدافع هژمونی طبقه کارگر ،

مسئله ای که رفیق اکرم یاری را در پیشاپیش جنبش کمونیستی افغانستان قرار میدهد پایداری صخره آسای او بر روی نقش طبقه کارگر در انقلاب است. هژمونی طبقه کارگر، اساسی ترین و عمده ترین مسئله انقلاب دموکراتیک نوین و تعیین جهت حرکت جامعه میباشد. رفیق اکرم یاری چنین استدلال میکند: "آیا رشد سرمایه داری به

این شکل مسخ شده که ناشی از اوضاع امپریالیستی جهانی است، واقعا میتواند بر فئودالیزم بطور نهائی و کامل پیروزی یابد؟ و آیا امپریالیزم قادر است که نطفه خود (سرمایداری) را به این شکل در این کشور بربویاند؟ پاسخ به این سوال از نظر مطلقا منفی است. اولاً رشد و نمو سرمایرداری آزاد که نقش ثانوی را ایفا مینماید، عملا در اوضاع بین المللی امپریالیستی سرمایرداری جهانی محکوم بشکست است، این خود تمایلات آزمندانه، توسعه طلبی استیلاجویی امپریالیزم و خاصا سوسیال-امپریالیزم است که مانع اصلی تکامل این طبقه سرمایدار داخلی بشمار میرود. ثانیاً استحکام و رشد و نمو سرمایرداری بروکراتیک که آمیخته باستمگری ها، نابسامانیها و تبعیض های فئودالی و آلوده با فساد و امتیاز طلبی ها و در عین حال دیکتاتوری فاشیستی ضمیمه جدائی ناپذیر آنست و یگانه شکلی است که تقریباً در تمام کشورهای تحت سلطه سرمایرداری به آن شکل ظهور نموده است، نه آنکه سرمایرداری را واقعاً در این کشور هارشد میدهد، بلکه خود وسیله ای است که اساساً فئودالیزم را در این کشورها تا سرحد ممکن حفظ مینماید، تا به این شیوه بازار امپریالیستی جهانی پابرجا بماند. بنا آنچه بازار امپریالیزم در این کشورها به ارمغان میآورد و آنرا «مدرنیزاسیون» مینامد. این شکل دم بریده سرمایرداری است که بیش از آنچه مترقی باشد، گندیده و فاسد است و بیشتر از آنچه نو باشد، بر کهنه اتکادار! (انقلاب و مسئله ملی - یادواره مختصر قلمی رفیق اکرم یاری. صفحه 21)

رفیق اکرم یاری و سایر رفقای آن زمان، برای آنکه با وضاحت بیشتر موضع شان را روشن سازند. سرنوشت رشد بورژوازی را مورد پرسش قرار داده و منظور شان را با طرح این پرسش مطرح میسازند که آیا در عصر امپریالیزم امکان ظهور بورژوازی مستقل ملی ممکن است؛ تا بتوان به نابودی فئودالیزم امیدوار بود؟ و سپس توضیح میدهند که آزمندی و فساد امپریالیزم و سوسیال-امپریالیزم این امر را ناممکن ساخته است. زیرا بورژوازی وابسته به امپریالیزم رشد و نمو کرده و با فئودالیزم، دستگاه فساد آلود بروکراتیک و ستمگرانه ایراکه بر پایه های استثمار و ستم ایستاده، بوجود

آورده است. این امر امکان رشد سرمایه های آزاد ملی مستقل را ناممکن ساخته است. استنتاجی راکه او از این بحث بیرون میکشد، اینست که خلق افغانستان مانند تمام خلقهای کشورهای عقبمانده سه دشمن بزرگ دارند که عبارتند از:

-1

امپریالیزم

-2

بقایای فنودالیزم

-3

بورژوازی کمپرادور

به ایندلیل بدون برانداختن کامل نظم حاکم بر افغانستان که پایه های اصلی آنرا فنودالیزم، بورژوازی کمپرادور تشکیل داده و از جانب امپریالیزم حمایت میشود، رهانی خلق، ناممکن است. چون این وضعیت تنها مخصوص افغانستان نبوده، بلکه خلق های تمام ممالک عقب مانده آسیا، آفریقا و امریکای لاتین تحت این شرایط بسر میبرند، لهذا آزادی آنها بطور مجموع در برانداختن این سه دشمن عمده میباشد. به اینطریق می بینیم که جنبش شعله جاوید، برای اولین بار جنبش آزادیخواهی خلق افغانستان را در تاریخ، وارد مرحله ای میسازد که به تمام معنی یک جهش کیفی کامل و عظیم تاریخی بشمار میرود زیرا:

اول اینکه چنین درک عمیقی از اوضاع افغانستان و جهان فقط با دستیابی بیک سلاح برنده علمی یعنی مارکسیزم - لنینیزم - مانویزم (مانوتسه دون اندیشه در آن زمان) ممکن بود. این درک مستلزم عبور از تمام انواع بینش های مزخرف و خرافه کهن میباشد.

- دوم اینکه، این جنبش با معیارهای "اخلاقی"، "مذهبی"، "ملی گرایی" و "تبلیغ سنت های کهن" نمی کوشید توده ها را به اطراف خود جمع کند، بلکه برای بسیج ورهبری آنها پایه های مادی ایران را میگرد که بین خلق افغانستان و خلقهای گیتی مشترک بود.

- سوم اینکه این مبارزه، جهانی بود و مبارزات خلق افغانستان را بخشی از مبارزات خلق های جهان میساخت.

- چهارم، از جاییکه در عصر امپریالیزم هم فنودالیزم و هم بورژوازی اجزای نظام جهانی سرمایدارای امپریالیستی اند، فقط طبقه کارگر میتواند رهبر جنبشهای توده ای باشد. از اینجاست که بینیم که جنبش شعله جاوید نتنها یک جهش کیفی در تاریخ مبارزات

خلق افغانستان میباشد، بلکه برخلاف ادعای سبکسرانه برخی از تسلیم طلبان که جنبش دموکراتیک نوین افغانستان را محصول تحریکات ذهنی "پکن ریفیو" میخوانند، یک درک اساسی از مناسبات تولیدی جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی میباشد. مخالفت آگاهانه با سیاستهای "تقویه اقتصادی سکتور دولتی" ، "راه رشد غیر سرمایه‌داری" و... سایر سیاستهای ضدتوده ای و ضدانقلابی خلق و پرچم را باید از این دیدگاه دید.

رفیق اکرم یاری میگوید: "مسئله رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک توده ای که همواره اختلاف بر سر آن مبارزه شدید و آشتی ناپذیری میان مارکسیست ها و ریزونیست ها در جنبش بین المللی کمونیستی بوده است، و خود مرز میان مارکسیست ها و ریزونیست ها بوده است؛ در اوضاع بین المللی کنونی در کشور ما و همچنین در تمام کشورهای تحت سلطه علاوه بر اهمیت کلاسیک آن، برای پیروزی واقعی انقلاب دموکراتیک توده ای اهمیت نوینی کسب میکند. چنانچه دیدیم که نفی و با اغماض (که در عمل خود به نفی منجر میشود) هرژمونی طبقه کارگر و ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی در این انقلاب منجر به تضعیف وحدت جنبش ملی گردیده و در حقیقت خود به دنباله روی سیاست توسعه طلبی امپریالیزم جهانی و سوسیال-امپریالیزم شوروی می انجامد (همانجا . صفحه 22) در اینجا بر علاوه نقش طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک نوین، بایک درک عمیق دیگر مارکسیستی- لنینیستی- ماتونیستی از اهمیت رهبری طبقه کارگر در جنبش های ملی در عصر امپریالیزم آشنا میشویم. قضیه اینطور طرح میشود که: "چه طبقه و چه اندیشه ای باید خیزش ها و قیامهای مسلحانه ملت ها را علیه ستم امپریالیستی و سوسیال-امپریالیستی رهبری کند؟". مثلا: پاسخی راکه ساما و سازمان رهائی در سالهای 1357-58 با "اعلام مواضع ساما" و "تاسیس جبهه مبارزین مجاهد" سازمان رهائی به این سوال دادند، این بود که باید به دنبال رهبران احزاب اسلامی رفت و شعار جمهوری اسلامی را بالا کرد. ما دیدیم که این پاسخ نادرست بود. اما پاسخی راکه رفیق اکرم یاری به این مسئله میدهد، خیلی روشن و واضح است. او میگوید: که رهبری

جنبش های ملی و آزادیخواه نیز باید بدست طبقه کارگر و جهانبینی پرولتری باشد. او معتقد است که هم در افغانستان و هم در کشورهای تحت ستم امپریالیستی دیگر دنیا، اگر به رهبری طبقه کارگر در جنبش های ملی به دیده اغماض بنگریم، آنرا نفی کرده ایم.

فقط با درک مرحله سوم تکاملی مارکسیزم یعنی مائوئیزم میتوان به این احکام صریح و روشن کمونیستی دست یافت. زیرا حتی نئین برای جنبش های آزادیبخش ملی این شرط را نمیگذارد. اما رفیق اکرم یاری که به کنه مطلب پی برده به رهبری طبقه کارگر بسنده نمیکنند و بیشتر میروند و میگویند: "که نفی و با اغماض (که در عمل خود به نفی منجر میشود) هژمونی طبقه کارگر و ایدئولوژی مارکسیستی-لنینستی در این انقلاب منجر به تضعیف وحدت جنبش ملی گردیده و در حقیقت خود به دنباله روی سیاست توسعه طلبی امپریالیزم جهانی و سوسیال-امپریالیزم شوروی می انجامد". در اینجا روی سخن رفیق اکرم یاری به سوی آن سازمانهایی است که تصور میکنند آزادی ملی افغانستان، بدون پیش شرط قرارداد رهبری طبقه کارگر قابل ممکن است. اکنون بیشتر از سه دهه از این گفتار میگذرد و رخداد های که از سال 1357 شمسی آغاز شده و تاکنون ادامه دارند، نشان میدهد که این احکام با تمام ابعاد آن درست میباشد. وقتی آدم به دست آوردهای جنگ مقاومت و فرجام جانفشانی های قهرمانانه مردم افغانستان نظر میکند میبیند که چگونه رهبری طبقه کارگر؛ در اوضاع بین المللی کنونی در کشور ما و همچنین در تمام کشورهای تحت سلطه علاوه بر اهمیت کلاسیک آن، برای پیروزی واقعی انقلاب دموکراتیک توده ای اهمیت بسزایی دارد. در حال حاضر نیز بسیار اند افرادی که به این پندار خام که آزادی افغانستان از چنگال امپریالیستهای اشغالگرناتو بدون رهبری طبقه کارگر و بطریق اولی بدون کار در جهت تاسیس حزب کمونیست افغانستان قابل حصول است، غرق میباشند.

اکرم یاری درفش مبارزات انقلابیون آینده افغانستان

چیزیکه رفیق اکرم یاری شهیدرابه درفش مبارزات خلق درآینده مبدل میسازد، دفاع فعال وقاطع اوازمارکسیزم- لنینزم - مائونیزم(مائوتسه دون اندیشه درآزمان) ومنافع طبقه کارگراست. معهداتازمانی که درافغانستان استثمراگرواستثمار شونده، ستمگر و ستمکش وجودداشته باشندوداراوناداروجه مشخصه جامعه راتشکیل بدهند،رفیق اکرم یاری وسایرمائونیست های انقلابی درفش سرخ مبارزه توده ها خواهند بود. رفیق اکرم یاری این حقیقت زندگی رادرجامعه ایکه به طبقات تقسیم شده خیلی خوب درک کرده بود که حیات جاودانی فرددرمنافع طبقه اش نهفته است وبه این دلیل میگفت برای آنکه فردبهترزیست نماید، بایدازخودبگذرد، زیرا فقط دربرتوازخود گذری دربرابرمنافع طبقه است که اساسافردبهتر میتواندبقای خودراحفظ نماید (همانجا، صفحه 28). اوبه این دلیل ازطبقه ایکه بدامن آن دیده بدنیاگشوده بود، آگاهانه وبطوربرگشت ناپذیری بریدوبیر آن علیرغم تمام امتیازات آن، بطوراهانت آمیزی پشت پازدوبطبقه ای که درحال تکامل بود پیوست. طبقه ایکه اجدادش معاشرت باآنها راپا تکیر خاصی ردوفکر میکردندکه آنها "خلق" شده تااشراف فنودال، رحانیون وسادات رادخدمت کنند، پیوست وبه آزادی آنها دل بست وعاشق آن شدواخرین توانانی اش رادرفراگرفتن دانش رهانی آنها بخرچ داد، تااینکه دروجوداین طبقه هم از نظر عینی ذوب شدوهم از نظر ذهنی. به این لحاظ توده ها اورادوست میدارند. زیرانام اودر رابطه بارهانی توده ها مطرح میشودویقیناروزی فراخواهدرسیدکه ملیونهادستان توانمنددرفش رفیق یاری، درفش سرخ رنگ شعله جاویدرا برافرازندوکش نصب کنند، تاآسمان برآن غبطه بخورد.

اگر رفیق اکرم یاری درفش سرخ پرولتاریارادرژنده پاره های فرسوده مذهب، ناسیونالیزم ودموکراسی بورژوائی می پیچانید تا توده ها آترانبینند، امروز به خاطره ای دردور دست مبدل شده بود، نه به ستاره سرخ راهنمادر آسمان مبارزات انقلابی خلق افغانستان. اگر رفیق یاری باوضاحت کامل از موضع پرولتاریادفاع نمیکرد، کمونیستهاوتوده های آگاه امروز اورا از یادبرده بودند، زیرا قهرمانان واقعی توده ها فقط آنانی اندکه از منافع تاریخی توده هادفاع میکنند. سرانجام رفیق اکرم یاری وقتی

برسرد راهی رسید که بین کمونیست و انقلابی یا غیر کمونیست و غیر انقلابی بودن را انتخاب کند ؛ او اولی را انتخاب کرد. زیرا میدانست که در این جاهیچ حد وسطی نمی تواند وجود داشته باشد. افرادی که به مبارزه طبقاتی فعال پشت گردانیده و با هر منطق طبقاتی بمخالفت برمی خیزند، در ذهن شان میتواند حد وسط های ذهنی را طرح کنند و در مورد آن به قاق و باق بنشینند، ولی قاق و باق نمیتواند منطق وجود و هستی مادی را در طبیعت تغییر دهد. مثبت یا منفی، عمل یا عکس العمل، پیشرفت یا عقبگرد، انقلاب یا ضد انقلاب، کمونیست یا غیر کمونیست... و غیره. بدبختانه در این منطق که همانا منطق طبیعت و منطق وجود است، در مخفی گاه کمونیست، اما در ملامت "وطن پرست خالص"، در مخفی گاه کمونیست و در ملامت "مسلمان" و... غیره انواع حیلہ گری و مکاری وجود ندارد.

ضروریست آدم نابغه باشد تا بداند که خرد ساختن کمونیسم تاحدی که در عباى مذهب و ژنده پاره های فرسوده ناسیونالیسم بگنجد، خود یک مبارزه طبقاتی خرده بورژوازی است. مبارزه ای که خرده بورژوازی از آن طریق برای به دست گرفتن رهبری جنبش انجام میدهد. رفیق اکرم یاری با این درک که جامعه طبقاتی یک لحظه هم بدون مبارزه طبقات نیست، بطور صریح و روشن موضعگیری کرد. او میدانست که افراد در انتخاب موضعگیری سیاسی شان فقط دوره دارند: "پاراه سرمایدارى یاراه پرولتاریا و در اینجا حد وسطی وجود ندارد". یک گام در جهت مخالفت با منافع خلق بمعنی یک جهان موافقت با امپریالیسم و ارتجاع میباشد. مخالفت اصولی با امپریالیسم و ارتجاع مخالفت کامل طبقاتی از موضع پرولتاریاست. مجازات چنین مخالفتی اگر مرگ نباشد، بدون شک محروم شدن از خوان ناز و نعمت ارتجاع هست. ولی خدمت به ارتجاع ولو در حد یک گام چاکرانه هم باشد، نوازش و پاداش در خوری را در پی دارد. این برخورد داری از ناز و نعمت بیشتر بخاطر اغوای آنهایی اند که تا هنوز تسلیم نشده اند. زیرا آنهایی که تسلیم شدند، دیگر ارزشی ندارند. و بخاطر آن که، تسلیم نشده هارا به زانو در آورند و به توده هابگویند که "ببینید، اینست رهبران شما که ما آنها را به قیمت های خیلی نازل میخریم" تسلیم شده هارا "وزیر" "میسازند" رئیس "مقرر میکنند، وظیفه مشاورت فلان وزارت را میدهند... و غیره. در افغانستان کنونی نمونه های متعدد این حقارت

دردناک رامی بینیم. انسانهائی که یک زمان گلوی شان را با فریاد "مرگ بر امپریالیزم" پاره میکردند، امروز حقیرتر از یک پرچی به همان امپریالیزم که اکنون آمده و وطن شان را نیز اشغال کرده اند، خدمت میکنند. امپریالیست هاهم آنها را مورد نوازش قرار داده اند، زیرا در آنها آن شرف و عزتی که مبارزه علیه امپریالیزم و ارتجاع بوجود آورده بود، دیگر وجود ندارد. آنها مرده اند و فقط از نظر فیزیکی زنده میباشند و وقتی از نفس کشیدن بازماندند، مانند هزاران هزار دیگری که قبل از آنها آنجا بوده اند، بگورستان سپرده میشوند. نام آنها بعنوان لکه های ننگینی در حاشیه تاریخ خیانت ها باقی میماند و پس رفیق اکرم یاری که این اصل را عمیقاً درک کرده بود بمامی آموزد: " اصل اساسی زندگی یک فرد ظاهر حفظ بقای مادی تادم مرگ پنداشته میشود، ولی وضع زندگی، یعنی اجتماعی بودن آن، حفظ بقای مادی فردی را بصورت یک تضاد درمی آورد: از یکسوی بقای مادی اساس زنده بودن است، ولی از سوی دیگر خودگذری در مقابل منافع طبقه، ایجاد ضروری رشد فردی و نموی تکامل جامعه انسانی است. بقای فردی عامل سکون و پسیف است و از خودگذری در مقابل منافع طبقه عامل متحرک و اکتیو" (همانجا) تاریخ تصدیق میکند که رفیق اکرم یاری درست می گوید. تاسم و ستمگر در روی زمین وجود دارد، نام اسپار تاکوس زنده خواهد بود و حتی بعد از آنکه بشر بکمونیزم هم دست یابد، هزاران کوچه و خیابان، چهارراهی و پارک در سراسر گیتی نام اسپار تاکوس را حمل خواهند کرد. انسان انقلابی که به بقای فردی خویش فقط از لحاظ ادامه مبارزه طبقاتی اهمیت میدهد، بهیچ صورتی به عامل پسیف و سکون مبدل نمیشود و نمی میرد.

اکرم یاری کمونیست عیار،

کمونیست ها افراد نترس و عیاری هستند.

مائوتسه دون

امروز بسیار اندا افرادی که خود را "انقلابی" و "مارکسیست-لنینیست" مانتوسه دون اندیشه" و برخی از آنها حتی خود را (مانونیست) میگویند، ولی آنها برای انقلاب کردن کار نمیکنند. آنها در خلوت "مارکسیست" دو آتشه پخته و باتجربه اند و از مارکس و انگلس، لنین و استالین و مانتوسه دون زیاد حرف میزنند و نقل و قول می آورند، اما در بیرون در بین توده هاز "این چیزها" نیستند! برخی از این افراد در تبلیغات و صحبت های جمعی "ملی-دموکرات" میشوند. آنها این کار را "تفسیر مارکسیزم و شعارهای مبارزه بر اساس شرایط و اوضاع عینی" نام کرده و تبلیغ برای کمونیزم و حتی دفاع قاطع و فعال از آن را "چپ روی"، "افراطی گری" و "بی ملاحظه کار کردن" میخوانند. کمونیزم نزد این افراد اینست که باید در خفای پلان، شتر را زد دید! یعنی در بین مردم و آنجا که نظرات مختلف به پیکار اساسی برای فتح اذهان روبرو میشوند، نباید از کمونیزم حرف زد و باید "ملی-دموکرات" شد و جوهر اصلی پرولتاری را نباید ظاهر ساخت. باید در لفافه حرف زد و سمبولیک سخن گفت!

این افراد، کمونیست های پندار خام خودشان هستند و به این توهم غرقند که امپریالیزم و ارتجاع ایما و اشاره های آنها را نمی دانند. آنها متوجه نیستند که پنهانکاری سیاستی است که حزب کمونیست بنابه اقتضای شرایط مبارزه با پولیس اتخاذ میکند. "پنهان کاری" و خود را "به کوچه حسن چپ زدن" فرق میکند. به هر حال، در مجموع، این اسلوب، اسلوب کار بورژوازی است نه اسلوب کار پرولتاری. این اسلوب کار در عمل نظرات بورژوازی را تبلیغ میکند نه نظرات پرولتاریا را، این اسلوب کار، اسلوب بز دلانه و جبونانه روشنفکری ایمان بورژوازی است نه اسلوب کار شجاعانه و صادقانه و انقلابی پرولتاری. اگر به وب سایت ها و نشرات مراجعه کنیم در برخی از آنها نام افرادی را می بینیم که یکروز عده زیادی به آنها بدلیل شرکت شان در تظاهرات، یا زندانی شدن آنها در زمان خلق و پرچم به اتهام شعله ای بودن، و یا اشتراک شان در جنگ مقاومت ضد روسی، احترام میکردند. برخی از این افراد حتی بنام کمونیست و شعله ای مورد حمله افراد دیگر قرار میگیرند. اما وقتی به این آقایان نظر میکنیم و یا قسمتا اعمال شان را می بینیم و در برخی از موارد نوشته های آنها را می خوانیم می بینیم که آنها به کمونیزم

چنان برخورد میکنند که گویا کمونیزم مرض جزام است و آنها از آن "به فضل و کرم خداوند عاری میباشند". برخی از آنها نزدیک است سوگند بخورند که "کمونیست نیستند" و بناحق این "اتهام" را بر آنها زده اند. همان کاری را که اکنون یک خلقی و پرچمی راستگو میکند و اعتراف مینماید که کمونیست نبوده، نیست و نخواهد بود، این افراد نیز می کنند.

اگر چند آنها را است میگویند که کمونیست نیستند و برای خالی نماندن عریضه شان حرف های بلندبالا زده و جلوه های کمونیستی کرده اند، ولی مرتجعین به خط بینی کشیدن آنها، بسنده نمیکنند. آنها منطق لرزان و ذهن جبون این افراد را خوب درک میکنند و بر حدت و شدت حملات شان بر کمونیزم می افزایند و میدانند که این افراد هرگز جرأت نمیکنند به آنها از موضع کمونیزم دفاع کنند و به آنها پاسخ بدهند.

در اینجا وظیفه کمونیست های واقعی اینست که در عین اینکه بر حملات این مرتجعین پاسخ دندان شکن بدهند به این آقایان هم واضیحابگویند که کمونیزم جلوه گری بازی با واژه های کمونیستی نیست. کمونیست انقلابی با کرشمه و رمز کار نمیکنند. رفیق اکرم یاری این مسئله را در یک افق وسیع فلسفی به بحث میگیرد. او مینویسد عمده ترین کار در امر کوشش در راه آزادی انسان در یک جامعه طبقاتی چه شکل دارد؟ آن شکلی از کار که میتواند واقعاً در راه آزادی انسان مثمر تر شود، کار سیاست انقلابی است، یعنی سیاست انقلابی منافع کل طبقه میتواند با پیشرفت خود زنجیرهای اسارت انسان را پاره کند و انسان را بسوی آزادی رهنمون شود. از اینجاست که سیاست مقدم بر همه چیز میباشد.

یعنی کمک سیاسی بیغرض ترین کمک است که یک فرد به افراد دیگر میکند، ولی چون در یک جامعه طبقاتی هیچ چیزی بی غرض وجود ندارد، پس سیاست نیز نمیتواند غرض نداشته باشد. ولی غرض سیاسی چیست؟ غرض سیاسی خودیک تضاد است: از یک جانب غرض سیاسی تمام اغراض شخصی و هر یک از آنها را در بر میگیرد و از سوی دیگر غرض سیاسی غرض شخصی را تجلی نمیدهد، غرض سیاسی یک تصورات است یک تجرید است و اجزای بی شمار اغراض شخصی را در بردارد

ودر عین حال غرض شخصی هیچ فردانشان نمیدهد و بر نمی آورد. سیاست انقلابی پرولتری در عین حال که نفی اغراض شخصی هر فردی از طبقه است، در عین حال شکل تجریدی و مجموع اغراض کل افراد طبقه است (همانجا).

رفیق اکرم یاری مانند هر کمونیست بزرگ دیگر برای متوجه ساختن طبقه کارگر هسته اصلی مسئله را با این سوال بیان میکند؛ غرض سیاسی چیست؟ یعنی چرا باید سیاست کرد؟ او شرح میدهد که غرض مانند همه چیز دیگر در طبیعت، بالذات یک تضاد است. یعنی این تضاد در شکل خاص آن مجموع اغراض فردی یک فرد است. اغراض از قبیل داشتن خانه، پوشاک و خوراک، آزادی سیاسی، فرهنگی و رفاه اجتماعی... و غیره که آن فرد تحت شرایط حاکم از آنها محروم اند. اما این اغراض به یک فرد یک نفر محدود نمیشوند و در یک دایره وسیع تعداد زیادی از افراد را در بر میگیرند. مثلاً: تحت استثمار و ستم بودن، در عین داشتن شکل خاص برای هر فرد در یک طبقه، بطور عام آن طبقه را در بر میگیرد. این اغراض در عین داشتن اشکال خاص، شکل عام دارد که در وجود طبقه متباز میباشند. به این دلیل هیچ سیاست در جامعه نمیتواند غیر طبقاتی باشد. کسی که با سخنان بورژوازی سیاست میکند، برای بورژوازی سیاست میکند، ولو اینکه نیت و قصد پرولتری داشته باشد، زیرا او از شکل عام غرض سیاسی پرولتری پیروی نمیکند و غرض خاص سیاسی خودش را بر آن رجحان میدهد. بهمین دلیل است که یک کمونیست نمیتواند در خلوت کمونیست و در ملاءمات دموکرات باشد. در خلوت بدفاع از کارگران و در ملاءمات بدفاع از بورژوازی برخیزد. سرانجام کسی که به روش شرافتمندانه در سیاست معتقد است، یک شخصیت و یک هویت دارند و دوشخصیت و دو هویت. او بزدلی و جبن خود را در لفافه پنهانکاری نمی پیچاند، موضع طبقه کارگر را در قبال مسایل باواژه های معمولی بیان میکند و لازم نمی بیند لغات "ایزم" دار را مورد استفاده قرار دهد. سرانجام سیاست شرافتمندانه توطئه چیدن، بدنام ساختن انقلابیون، شخصیت کوبی، دروغ پردازی، افترا بستن، و بحث ها را وسیله بر طرف ساختن عقده ها و میلان کولیزم روانی خود ساختن، شهرت طلبی... و غیره نیست. زیرا هیچکدام این ها اغراض طبقه کارگر

نیستند. اینها اغراض بورژوائی و ابتدائی ترین حدشرا فتمندبودن سیاسی است. درجانب مقابل این انحراف اخلاقی ازجاده اخلاق سیاست کمونیستی، تعریف شخصیت، ارزش بالاترازانسان معمولی ولی انقلابی دادن به یک عنصرانقلابی قراردارد. "سالار شهیدان"، "آفتاب"، "تندیس آزادی" و بکاربردسایرواژه هانی ازاین قبیل درموردیک انقلابی درست درقطب مقابل توطئه چیدن، بدنام ساختن انقلابیون، شخصیت کوبی، دروغ پردازی وافترا بستن؛ سیاست را وسیله برطرف ساختن عقده هاومیلانکولیزم روانی خودساختن، شهرت طلبی... و غیره قراردارد. زیرا اینها نیز اغراض طبقه کارگری نیستند. این دونوع بد اخلاقی ویستی بورژوائی پشت و روی یک سکه اندوبیک مقدارچندش آور، مردود و نفرت انگیزمیباشند. فردیکه کمونیست نیست، وقتی شخصیت پرستی راکنارمیگذارد، باهمان سفاقت به شخصیت کوبی دست میزند. اما کمونیست هاسروکارشان بانظام است که متشکل از مجموع اغراض طبقاتی میباشد. آنها طبقات، مناسبات تولیدی، سیاست وفرهنگ حاکم برجامعه را هدف گیری میکنند. خوبی هاودرستی هاوبه همین صورت نواقص وانحرافات ایده هاو افکار افرادر مقام خصومت و آشتی بااین هاموردارزیابی قرار میدهند.

رفیق اکرم یاری، چهره ناشناخته برای توده ها،

در محافل سیاسی افغانستان به رفیق اکرم یاری از زوایای مختلف دیده میشود. ناسیونالیست های ناآگاه و خون گرم هزاره که بشکلی از اشکال باتام یاری شهید آشنا شده اند میکوشند از او "فرزند هزاره" بسازند. آنها در جشن ها و محافل بزرگ شان عکس اوراد رکنار جنایتکاران و خاننینی مانند عبدالعلی مزاری، سلطان علی کشتمند، کریم میثاق و غیره آویزان میکنند. ناسیونالیست های مکتب رفته هزاره در مورد اوسکوت توطئه آمیز و مزورانه ای را اختیار کرده اند. ضد انقلابیون در مورد او به اتهام زنی و افترا دست میزنند. جنبش چپ افغانستان از رفیق اکرم یاری به عنوان یکی از رهبران جنبش دموکراتیک نوین یاد مینمایند و کمونیستهای کشور به او به عنوان پیشتاز خط مانویستی افغانستان می بینند. اما توده های کارگروهقان کشور این رفیق گرامی را خیلی کم می شناسند و یابتر بگویم هیچ نمی شناسند. دلیل این

امرد اینست که زمان و اوضاع مختنق سیاسی ایکه بدست خلق و پرچم واخوان بوجود آمد، فرصت معرفی سیاسی رفیق اکرم یاری و خط انقلابی مانو نیستی رابه توده ها از مانو نیست های آن زمان افغانستان گرفت. از جانب دیگر دلیل اینکه رفیق یاری یک چهره شناخته ناشده در بین توده ها باقی ماند، لم دادن سایه سیاه طبقه ایکه او در بطن آن دیده به دنیا گشوده بود، می باشد. او از طبقه ایکه در بطن آن تولد شده بود، بریده ولی طبقه او یعنی دهقانان و کارگران نه فرصت یافتند رفیق اکرم یاری را درک کنند و نه درک کمونیزم برای توده ها ساده است. در یک کلام؛ رفیق اکرم یاری یک کمونیست است و این چهره اوست. او غیر از این، چهره دیگر یعنی چهره مافوق انسان عادی که در بطن جامعه طبقاتی زندگی میکند، استثمار میشود و ستم میکشد، ندارد. او نه قهرمان است، نه اقیانوس، نه اسطوره و سرانجام نه آفتاب و نه تندیس... و از این چیزها. او یک کمونیست است. کمونیستی که در راه ایجاد جهان بدون طبقه، جهان بدون استثمار و ستم، آخندوسید، چلی و طالب، حضرت و پیر، خواجه و ایشان، ارباب و خان، ستمکش و ستمگر، بهره کش و بهره ده و سرانجام تفاوت و امتیاز مبارزه کرد و جان داد. به این دلیل معرفی او کار آسانی نیست. زیر ادراک دنیای بدون ستم و استثمار که رفیق اکرم یاری برای آن مبارزه میکرد، برای توده ها خیلی مشکل است. به این دلیل است که آنها رفیق یاری و سایر کمونیست های بزرگ را در رژیم سوسیالیستی بهتر و خوبتر خواهند شناخت نه حالا. در رژیم سوسیالیستی آنها تاریخ مبارزات طبقه شان را فرا خواهند گرفت و با نام های اکرم یاری، صادق یاری، سید ظاهر رزبان، الله دادخروش، بصیر اخگر، موسی خارکش یا موسی جوالی، یونس تاجپور، سیدال سخندان، داود سرمد... و با سایر کمونیست های جانباز کشور آشنا خواهند شد. به این دلیل قرن ها و نسلهای آینده رفیق اکرم یاری شهید و سایر کمونیستهای افغانستان را معرفی خواهند کرد.

درباره خرده گیری های بی جا،

از تقریباً یک دهه به اینطرف عده ای رفیق اکرم یاری رابه اصطلاح انتقاد میکنند. این انتقادات قبل از آنکه بر رفیق یاری واقعا وارد باشند، دید این افراد رابه

پدیده انتقادنشان میدهد. یکی از این به اصطلاح انتقادات اینست که رفیق اکرم یاری چرا فرار نکرد و به پاکستان نرفت؟ و دیگری اینست که رفیق یاری چرا مخفی نشد؟ اینها "انتقاد" اند! کسانی که این انتقادات را میکنند نیز در جنبش چپ افغانستان افراد کوچکی نیستند.

انتقاد بمثابه ضرورت تکامل مبارزه طبقه یک موضوع است و دیدن از زاویه غلط به یک مسئله و نیافتن پاسخ آن مطابق ذوق و سلیقه خود، یک مسئله دیگر. این دو مسئله را نباید بهیچوجه درهم آمیخت. نباید تیغ جراحی انتقاد اصولی را با جراثیم سلیقه وی و ذوقی خود آلوده ساخت و دومی را بجای اولی نشانید و یا بر آن جامه انتقاد پوشانید.

آنچه تاریخ در مورد همه چیز شهادت میدهد، این فاکت است که حقیقت در هیچ موردی و هیچ زمانی نمیتواند یکباره و برای همیشه کشف شود. هیچ چیز و هیچ شیی برای همیشه یک حقیقت خالص، کامل و عاری از انتقاد نیست. اعتقاد داشتن به اینکه یک چیز برای همیشه یک حقیقت کامل است، مذهبی تر از یزدان پرستی ادیان ابراهیمی میباشد. به یاد بیاوریم که چگونه مائوتسه دون میگفت: "کتاب کوچک سرخ من به هیچ صورتی حقیقت کامل نیست، زیرا هیچ چیز حقیقت کامل نیست". به این خاطر نقد کمبودی هاب خاطر تکامل، یک ضرورت بلا سوال در امر تکامل آن مسئله میباشد و حیات و ممت آن مسئله در درازمدت به این امر بستگی دارد. در این جاست که تفاوت بین یک نقد اصولی و یک خرده گیری بوالهوسانه را میتوان مشاهده کرد.

کمونیست های افغانستان باید کمبودی ها و نارسائیهای جنبش انقلابی افغانستان را نقد کنند، زیرا بدون نقد نمیتوان بر این نواقص غالب شد و به نبرد امپریالیزم و ارتجاع رفت و خلق را آزاد نمود. و نقد را باید به خاطر این هدف انجام داد، نه برای کسب شهرت، خود مطرح ساختن، فتنه برانگیختن.

انتقاد تنها مستلزم درک اشتباه و ارائه راه حل آن میباشد، بلکه بادر نظر داشت وضعیت اجتماعی و شرایط مادی ای که آن اشتباه صورت گرفته، انجام می یابد.

دیالکتیک طبیعت مقتضی این شروط است و این برهان ننتهادر مورد انتقاد کردن بلکه در مورد پذیرفتن انتقاد نیز حاکم می‌باشد. انگلس می‌گفت: "طبیعت سنگ محک دیالکتیک است". آنانیکه به انتقاد می‌تابه "تداوی مرض برای علاج بیمار" و "برطرف ساختن نواقص برای پیشرفت و تکامل" مینگرند، خود را با کوچک ساختن انقلابیون دیگر بزرگ نمی‌سازند و تازه آنهم از طریق خرده گیری. برای آنکه این مسئله را اندکی روشنتر سازیم، چندی از نقدهای حزب کمونیست (مانویست) افغانستان در مورد رفیق اکرم یاری در اینجای آوریم. حزب کمونیست (مانویست) افغانستان می‌گوید که: "خط مانویستی ایکه در او اوسط دهه چهل شمسی موجود و بنیانگذار جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینستی) - مانویستی) افغانستان گردید، سلطه اش بر جنبش از سال **1344** تا اوایل سال **1350** دوام کرد. سلطه این خط که همان خط رفیق شهید اکرم یاری بود، پس از مریض شدن رفیق و کنار رفتنش از فعالیت های مبارزاتی متشکل بر سازمان جوانان مترقی و همچنان بر جریان شعله جاوید، از میان رفت و جایش را برای سلطه خط پاسیفیستی صادق یاری شهید بر سازمان و جریان خالی کرد. در واقع سلطه همین خط بر سازمان و جریان بود که زمینه ساز درونی وارد آمدن ضربات بر آنها از سوی خط اکونومیستی گروه انقلابی خلق های افغانستان که از نقش رهبری برجناح مخالف سازمان در میان شعله ای های یعنی "انتقادیون" برخوردار بود، گردید. از آن پس در واقع خط رفیق اکرم بعنوان یک خط زنده و فعال اصلا مطرح نبود، در حالیکه دو خط انحرافی داخل سازمان جوانان مترقی یعنی خط پاسیفیستی صادق یاری و خط ستربیستی هادی محمودی به نحوی به حیات شان ادامه دادند، اما حتی این دو خط نیز در موقعیت سلطه بر جنبش چپ قرار نداشتند. این سلطه در واقع به انتقادیون و پس منظری هاتعلق گرفت، سلطه ایکه با از میان رفتن سرخا در سال **1358** بیشتر از پیش تامین گردید.

به این ترتیب جنبش مانویستی ایکه با خط رفیق شهید اکرم یاری در او اوسط دهه چهل شمسی به جو درآمد، ادامه کاری و تداومش تامین

نگردید. سلطه خطوط دیگر در طول سالهای دهه پنجاه و نیمه اول دهه شصت بر جنبش چپ افغانستان بلامنازع بود. درین معنی در واقع خط رفیق شهید اکرم یاری زیر خاک مدفون شده بوک (اعلام گسست از حزب یا اعلام گسست از حزیت ص. 21) همین سند در صفحات 22-23 چنین میگوید: "در یکی از کتابچه های یادداشت به یادگار مانده از رفیق اکرم، در مورد انقلاب فرهنگی تحلیل مختصری وجود دارد. در این تحلیل انقلاب فرهنگی صرفاً یک جنبش ضد امپریالیستی خوانده میشود. علاوه بر خدمات مائوتسه دون در تکامل علم انقلاب پرولتاری از لحاظ فلسفی نیز اصلاً برای جنبش دهه چهل مطرح نبود. متأسفانه این مشکل حتی دامنگیر کنگره نهم حزب کمونیست چین نیز بوک

نویسنده سند در صفحه 26 به فلسفه رجوع میکند و میگوید: لازم است به این مسئله توجه کنیم که ما در مرحله فعلی یک قانون از سه قانون دیالکتیک زمان مارکس وانگلس یعنی قانون نفی در نفی رانه تنها سابقه بلکه کهنه و حتی بالاتر از آن باطل و غلط میدانیم و یک قانون دیگر یعنی قانون تبدیل کمیت به کیفیت را جلوه ای از یگانه قانون اساسی دیالکتیک یعنی قانون تضاد از چهار قانون دیالکتیک زمان استالین یعنی قانون ارتباط متقابل، قانون تغییر و تحول و قانون تبدیل کمیت بکیفیت را صرفاً جلوه هائی از قانون تضاد میدانیم و نه قوانین مستقل اگر چند ما این لطفه گونی های بوالهوسانه را در سند (از دست آوردهای انقلابی مردم افغانستان دفاع کنید- فصل دوم) رد کرده ایم ولی باز هم لازم میدانیم در اینجا به چند نکته بپردازیم.

نخست اینکه به یک جنبش طبقاتی چگونه باید دید؟ بمثابه تبلور سیاست و ایدئولوژی طبقه در ذهن انسان و یک حرکت متداوم (Contiuous function) که تابع قانون تضاد است؛ یا بمثابه یک حرکت متقاطع، گذر اول حظوی (Discrete function) که مانند وقوع یک زمین لرزه بوجود می آید و سپس خاموش میشود،

می‌میرد و به زیرخاک می‌رود تا اینکه یک قهرمان از راه می‌رسد و آنرا بار دیگر کشف میکند؟ بعبارۀ دیگر: مبارزۀ طبقات یک حرکت متداوم است یا یک برخورد گذرا، آنی و متقاطع؟

پاسخ مارکسیستی به این سوال؛ تمام بذله‌گونی‌های حزب کمونیست (مانویست) افغانستان رارَد میکند.

موجودیت یک خط سیاسی-ایدئولوژیک ممکن است از نظر شکل و نیروهای ادامه دهنده آن تحت شرایط مختلف، تغییر کند ولی این تغییر هرگز به مفهوم نابودی و زیرخاک شدن آن نیست. بورژوازی را بعد از آنکه طبقه کارگر پیروز می‌شود در نظر می‌گیریم؛ بورژوازی طی انقلاب سوسیالیستی سرنگون می‌شود؛ اما این سرنگونی بمعنی "زیرخاک رفتن" آن نیست. معنی سرنگونی اینست که در یک مبارزۀ طولانی نیروی کار بر نیروی سرمایه غالب شده و امکان مغلوب شدن آن نیز وجود دارد. (چین و شوروی پیش نظر ماست). اما چه چیزی قدرت پرولتاریا را سرنگون خواهد کرد؟ بورژوازی. این بورژوازی در کجا هست؟ در داخل جامعه سوسیالیستی و در داخل دژ طبقه کارگر یعنی حزب کمونیست. پس می‌بینیم که مبارزۀ طبقات متداوم است نه متقاطع و گذرا که یک بخش آن زیرخاک برود. حزب کمونیست (مانویست) افغانستان در حرف می‌گوید که "که ما در مرحله فعلی یک قانون از سه قانون دیالکتیک زمان مارکس و انگلس یعنی قانون نفی در نفی رانه تنهًا سابقه بلکه کهنه و حتی بالاتر از آن باطل و غلط می‌گذرد و واقعاً است می‌گویند، پس چطور می‌توانید بگویند که جنبش مانویستی افغانستان که در دهه 40 تحت رهبری رفیق اکرم یاری بوجود آمده بود در دهه 50-60 مرده و زیرخاک شده بود (در واقع خط رفیق شهید اکرم یاری زیرخاک مدفون شده بود)؟

از جانب دیگر، مبارزۀ طبقات در هیچ جا و هیچ زمانی بواسطه عین افراد و با عین شعار و تاکتیک انجام نمی‌یابد. تغییر افراد و تغییر شعارها به معنی حرکت است نه به معنی جهش که بتوان آنرا "نوین" خواند. و یک حرکت متداوم بدون واقع شدن یک جهش کیفی قسمتی از همان حرکت گذشته است نه "نوین". این مسئله را باز هم در جامعه سوسیالیستی مطالعه می‌کنیم: در جامعه سوسیالیستی بورژوازی

نمی‌میرد ولی دیگر آن بورژوازی سابق هم نیست و همه چیز آن تغییر می‌کند به هدف استراتژیک آن. آیا این بورژوازی "نوین" است؟ نه. اگر این بورژوازی قدرت را بگیرد (چین و شوروی) آیا "نوین" میشود؟ باز هم نه. به دلیل آنکه "نوین" صرفاً صرفاً یک "واژه" نیست، "نوین" صفت وضعیتی هست که بایک جهش کیفی جدید ظهور کرده باشد. همانطور که پیروزی بورژوازی تحت سوسیالیسم یک پدیده "نوین" نیست بهمان صورت ظهور مبارزه طبقه کارگر بعد از یک دوره مغلوبیت یک پدیده نوین نیست. زیرا بدون یک جهش کیفی هدف استراتژی این مبارزه تغییر نمی‌کند. مثلاً هدف استراتژیک مبارزه طبقه کارگر در افغانستان در زمان رفیق اکرم یاری نیز سرنگونی فنودالیزم، سرمایه‌داری دلال و سلطه امپریالیسم و تاسیس جمهوری توده ای خلق افغانستان بود و هدف استراتژیک مامانویست های کنونی نیز همین هاند. این اهداف تغییر نکرده زیرا ما تا هنوز در همانجایی هستیم که بودیم. پس چه چیزها بعد از 50 سال تغییر کرده اند؟ افراد؟ بلی، شعارها؟ بلی، تاکتیک ها؟ بلی. اما تمام این ها مسایل خرد ریزی اند که با تغییر شرایط برای ارتجعی ترین جنبش ها نیز تغییر میکنند. مثلاً: مبارزه بورژوازی تحت شرایط نوین سوسیالیستی نیز دچار این تغییرات میشود. افراد تغییر میکنند، مثلاً کسانی که سوسیالیسم را در روسیه سرنگون ساختند، اس آر ها، کادت ها، گارد سفید... و غیره نبودند، در چین هم همینطور. گومیندان سوسیالیسم را سرنگون ساخت، بلکه بورژوازی داخل حزب کمونیست و تکیه گاه آن که فرزندان طبقه کارگر بودند سوسیالیسم را سرنگون کردند. در این زمان شعارها، تاکتیک ها، اسلوب کار و غیره چیزهایی که بورژوازی در مبارزه بکار میبرد، تغییر میکنند. اما هیچکدام این ها دلیل نمیشود تا بتوان گفت که "جنبش بورژوازی یک جنبش نوین است" و "بورژوازی با انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر زیر خاک مدفون شده بود". بنابراین دیده میشود چیز علمی ای که بر پایه برهان مارکسیستی استوار باشد در گفتار حزب کمونیست (مانویست) افغانستان وجود ندارد و آنچه آنها انجام میدهند عبارت از چیدن واژه ها با رعایت قوانین صرف و نحو در کنار هم میباشد و بس. بیانیید بیینیم که آنها چطور مفاهیم پیچیده فلسفی را بدون آنکه در گفتارشان به آنها توجه کنند بگفتگو میگیرند:

در پروسه تبدیل شدن کمیت ها به کیفیت، چیزی که اغلب اقبل از رسیدن به جهش (که کیفیت بعد از آن آغاز میشود) در حرکت کمینت هامشهوداست، تبلور و تبارز تغییرات در شکل ظاهری پدیده میباشد. این مسئله آنقدر برانزده است که برای مشاهده آن نه مراجعه به تنوری بی لازم است و نه به آلات واسبابی بالاتر از حواس پنجگانه ما نیاز داریم. از جابجایی تغییر کمیت ها به کیفیت یک حرکت متدوام (یا یک **Function Continuous**) تنازع اضداد است، غالب شدن یک جنبه تضاد جهت عمده حرکت پدیده را تغییر میدهد (تعیین میکند). این تغییر را آدم با حواس پنجگانه اش میتواند درک کند. مثلاً: حالات گرم و سرد بودن آب را مدنظر بگیرید. هنگامیکه آب از حالت مایع به حالت جامد (یخ) درمی آید، آدم میتواند تفاوت کاهش حرارت را در هر چند دقیقه حس کند و بدون مراجعه به تنوری های ترمودینامیک درک کند که حالت جدید یعنی به یخ مبدل شدن آب به معنی "زیر خاک" شدن تمام انرژی حرکتی درمالیکیولهای آب نیست (و ده هادرجه از زیر خاک شدن یعنی نقطه انجماد مطلق بدور است). حتی همان نقطه صفر که در آن آب به یخ تبدیل شده یک حالت گذراست. این قانون را در ریاضیات مطالعه کنید. تابع متمادی سینوس یک زاویه را در نظر بگیرید می بینید که خصلت کواردینات ها یعنی مثبت و منفی بودن (تضاد) محورها تعیین کننده جهت حرکت این تابع است. سینوس زاویه مذکور از صفر تا 1 بطور متمادی بسمت بالا حرکت میکند تا به 90 درجه میرسد و از 90 درجه تا 180 درجه بطور متمادی بسمت پائین در حرکت است تا اینکه به 270 درجه میرسد و از 270 درجه تا 360 درجه بسمت بالا حرکت میکند. در اینجا ضرور نیست ریاضی دان بود تا فهمید که هنگامیکه این تابع بسوی بالا حرکت میکند، جهت پائین آن "زیر خاک نمیشود" و بعد از آنکه از 90 درجه بزرگتر میشود و بطور متمادی بسوی پائین حرکت میکند، جهت حرکت به بالا "زیر خاک نمیشود".

به این طریق می بینیم که حضرات رهبران حزب کمونیست (مانویست) افغانستان، بامتد دیالکتیک ماتریالیستی بیگانه اند و با آن کار نمیکنند.

اگر دید آنها را در مورد جنبش چپ افغانستان مورد ارزیابی قرار دهیم، باز هم به عین استنتاج میرسیم: نویسنده همین سند مینویسد که: "پس از مریض شدن رفیق و کنار رفتن از فعالیت های مبارزاتی (چه زمانی و چه سالی؟) متشکل بر سازمان جوانان مترقی و همچنان بر جریان شعله جاوید، از میان رفت (چه وقت و چگونه؟) و جایش را برای سلطه خط پاسفستی صادق یاری شهید بر سازمان و جریان خالی کرد). طوری که می بینیم نویسنده نمیداند رفیق اکرم یاری چه زمانی مریض شد و چگونه از فعالیت سازمانی کنار رفت و با همین سبک اندیشه حکم میکند که رفیق داکتر صادق یاری یک مشی پاسفستی را از پیش میبرد.

یک دقیقه 50 سال بعد از امروز افغانستان را تصور میکنیم، یعنی شرایطی را که در آن مردم عادت میکنند که حوادث را در قید زمان و مکان بیان کنند و به حرف بدون مدرک و سند واقعی قایل نشوند؛ این حرف ها آنروز چه ارزشی دارند؟ این حرف ها بطور خیلی موقت و گذرا به اطراف رهبری این حزب یک دسته را که فکر میکنند کمونیزم همین حرفهائی است که "ما میزنیم" جمع خواهند کرد ولی در درازمدت بزرگترین لکه ها را بر دامن اعتبار و حیثیت جنبش کمونیستی وارد میکند.

نویسنده معتقد است که سازمان جوانان مترقی یک تشکل واحد بود که از فلان وقت تا فلان وقت تحت رهبری خط مائونیستی قرار داشت. اما کاش این رویا در حقیقت هم همینقدر شیرین میبود. حقیقت اینست که این سازمان هیچ زمانی نتوانست به یک تشکل واحد تحت رهبری مائوتسه دون اندیشه برسد. مائوتسه دون اندیشه از سالهای 1344 تا اواخر سالهای 1348 (نه تا 1350) زیر ارفیق اکرم یاری در اوایل سال 1349 مریض شده نه در سال 1350) برای سازمان محض بمثابه خط مسلط وجود داشت. زیرا در همین زمان در داخل سازمان جوانان مترقی سه خط وجود داشت که مائوتسه دون اندیشه یکی از آنها و خط مسلط بود.

نویسنده نیز این حقیقت را خیلی خوب میداند که یک خط در شب قبل از انشعاب به وجود نمی آید. و یک خط مانند سایر پدیده های زنده جامعه خیلی پیش از آن بوجود می آید، بستر رشدش را در وجود افراد در داخل تشکیلات تعیین و در همین بستر رشد و نمو میبکند.

نویسنده سند معتقد است که از سالهای 1350 به بعد سازمان جوانان مرفقی وجود داشته و بر آن مشی پاسیفیستی رفیق داکتر صادق یاری مسلط بوده است. ماهرگز نمیتوانیم تصور کنیم که در افغانستان هیچ سازمانی مشی پاسیفیستی ای داشته و یا بتواند داشته باشد. اصل شرایط خونباری که بدست امپریالیزم و ارتجاع در افغانستان حاکم بوده و هست اجازه پیدایش این مسخره گی عملی را نمیدهد. این حرف رفیق داکتر صادق یاری رانتهایک پاسیفیست بلکه یک دکمالیده آلیست هم میسازد. بعد از بیرون شدن سند "باطرد اپورتونیزم به پیش در راه انقلاب سرخ" در بهار سال 1349، در حقیقت امر نه سازمان جوانان مرفقی وجود داشت و نه تشکیلاتی و نه سلطه خط رفیق داکتر صادق یاری شهید و آنهم سلطه پاسیفیزم! از این میگذریم که مشی پاسیفیزم چیست و کرکتر مشخصه پاسیفیزم را چه چیز هاتشکیل میدهد و پایه طبقاتی آن چه هاندوبه این مسئله غرض نمیگیریم که نویسنده در بکار برد واژه ها و ترمینالوژی ها اگر قصد مغرضانه ای ندارد، دقت هم بخرچ نمیدهد.

ما معتقدیم که بعد از ماه قوس سال 1351 دیگر سازمان جوانان مرفقی وجود نداشت. از سالهای 1352-53 به بعد که وضع صحی رفیق یاری بهتر شده بود، مساله ایجاد حزب کمونیست و مسلح ساختن توده هابرای مقابله بارژیم کودتای 26 سرطان بصورت مسایل عمده استراتژی یک نزد او مطرح بود. رفیق یاری در همین ایام مینویسد: "چون عمده ترین دشمن طبقاتی کارگران و دهقانان، بیروکراسی نظامی- دولتی است، بنا عمده ترین نیروی ائتلاف به رهبری ایدنولوژی مارکسیستی- لنینیستی - اندیشه مانوتسه دون، دهقانان میباشند. از اینجابر می آید که مرکز فعالیت های انقلابی در دهات است. ولی از سوی دیگر پانین بودن شعور سیاسی دهقانان تا مدت نسبتا درازی سبب آن میشود که جریان سیاسی واقعی انقلابی نتواند بر آمد مهم و آشکاری داشته باشد. چون بیروکراسی نظامی بر سازمان جاسوسی مخفی و پولیس نیرومند متکی است، لذا شکل عمده فعالیت سیاسی فقط میتواند شیوه مخفی کاری و سازمان دادن دهقانان در انواع اتحادیه ها و تشکل نامرئی نیروی مسلح در میان ایشان باشد؛ زیرا دولت مسلح را فقط میتوان با خلق مسلح پاسخ گفت. از این رودهات و شیوه مخفی کاری و مسلح ساختن توده های دهقانان اساس فعالیت حزب کمونیست

است) تکیه از ماست) ولی درباره فعالیت در شهرهانیزبایستی در میان کارگران و روشنفکران به تشکیل دسته های کوچک که دارای شعور سیاسی عالی باشند، اهمیت درجه اول قایل شد. زیرا تشکیل حزب کمونیست در ابتدا فقط میتواند از این راه صورت گیرد.

- سیاست جبهه متحد بایستی فعلا نه پیش برده شود زیرا فساد، بیروکراسی و اجحافات نامحدود آن یک جنبش وسیع واقعا توده ای را بوجود می آورد و حزب کمونیست بدون شرکت و لزوم رهبری موثر این جنبش نمیتواند به رشد خود ادامه دهد. - درک صحیح اندیشه مانوتسه دون حلقه کلیدی است که بدون آن هرگز نمیتوان نه به تشکیل هسته روشنفکری حزب و نه به ایجاد مناطق پایگاهی نیروهای مسلح خلق و نه ایجاد جبهه متحد با سایر طبقات و اقشار جامعه دست یافت. " (غرض ص. 10). فکر نمیشود که بعد از چنین اعلام صریح موضع باز هم جای شک باقی بماند که رفیق اکرم یاری شهید به مانوتسه دون اندیشه و بویژه انقلاب کبیر فرهنگی بدیده صرفا یک جنبش ضد امپریالیستی میدیده است. رفیق اکرم یاری معتقد است که بدون درک درست مانوتسه دون اندیشه نه میتوان حزب ساخت نه جبهه متحد و نه جنگ خلق راهبری کرد. این همان موضعی است که تقریبا یک دهه بعدتر جنبش انقلابی بین المللی به آن میرسد. رفیق اکرم یاری این حرف ها را در شرایط اختناق بار سالهای 1353 قبل از آنکه کارش را در شرکت "افغان بیمه" ترک گوید و بسوی روستا رخت سفر بسته کند، نوشته است. آنچه در این سطور بطور خیلی جالب دیده میشود، اینست که مانوتسه دون اندیشه اینبار توجه عمده فعالیت سیاسی اش را به روستا معطوف میدارد. نقش شهرها بمثابه تهیه کننده عناصر روشنفکر که فقط در حلقه اول ایجاد حزب میتواند اهمیت درجه اول داشته باشد. تنزل پیدامیکند. اما حزبی که بر رفیق اکرم یاری شهید انتقاد میکند، چهل سال بعد از آن در عین اینکه در برنامه اش دهقانان را نیرو عمده انقلاب میخواند، فعالیت سیاسی اش را در شهرها متمرکز ساخته است و نصف کادرهای آن در خارج از کشور بسر میبرد.

نویسنده بالحن طعن آمیزی میگوید که " یکی از کتابچه های یادداشت به یادگار مانده از رفیق اکرم " را پیدا کرده و در آن فلان و بهمان جملات را دیده

است. "رفیق اکرم یاری امکانات طباعتی و انتشاراتی امروز را در اختیار نداشت و بهمین دلیل نوشته ها و اسنادی که بدست او تهیه شده، امروز در دسترس ما قرار ندارد، ولی آیا این دلیل آن است که تمام کارهای رفیق اکرم یاری فقط همان کتابچه یادداشتی است که رهبری حزب کمونیست (مانویست) افغانستان دیه است؟ آیا اگر مادر مورديک شیی معلومات نداشتیم، آیا آن شیی نیز وجود ندارد؟ و یا آنگونه وجود دارد که ما آنرا تصور میکنیم؟ این ایده الیزم و حتی بدتر از آن است. بعد از کودتای خلق و پرچم، رفیق یاری تمام اسناد و بویژه آن اسنادی را که خود نوشته بود یا بخارج از جاغوری انتقال داده و یا در همان منطقه دفن کرده بود. و از رفقای آنزمان بدبختانه هیچکسی زنده نمانده است که بتواند بگوید، این اسناد در کجا شده اند.

بعد از شهادت رفیق اکرم یاری در سال های 1358 و 1359 برخی کوشیدند تا اسناد تهیه شده به دست این رفیق گرامی را بدست آورند اما دلایل متعددی وجود داشت که اینکار را غیر ممکن میساخت. امروز، مایقین داریم که این گونه قضاوت هادر موردا این کمونیست انقلابی بزرگ، با قصد خرد ساختن او انجام میشود. این گونه احکام مغرضانه و غیر رفیقانه، چه که حتی نا جوانمردانه میباشند. خلق کردن اینگونه پیشدواری های غرض آلود بخشی از تلاشهایی است در جهت قابل رویت ساختن تپه ریگی کوچکی در آنطرف کوه شامخی که جنبش شعله جاوید نام دارد.

قدردانی از رفیق اکرم یاری شهید ،

در جهان سیاست و آنجائیکه صحبت تغییر جهان و جامعه مطرح است، شرافت تاریخی انسان در گرو موضع گیری سیاسی او میباشد. بزرگی در تاریخ مربوط به گستردگی آوازه ها و نام آوری های فردی نیست. در تاریخ فقط آن انسان بزرگ است که در مسیر حرکت تکاملی جامعه یعنی در راه رهائی توده ها و در جهت حل تضاد بین مناسبات تولیدی و نیروهای مولده که عامل اصلی و عمده در جازنی و عقبماندگی نظام اجتماعی است، حرکت کند. یاری شهید اولین انسان تاریخ افغانستان است که با آخرین دست

آورد های علمی- انقلابی بشر از حل این مشکل یعنی مارکسیزم- لنینیسم - مانویزم (مانوتسه دون اندیشه در آن روزها) در جهت حل این معضله اقدام کرد. او دیوار فرسوده فرهنگ تحت سلطه فنودال- کمپرادوریزم و امپریالیزم رابه شدت تکان داد و با نفرت نگرستن به امتیازات اجتماعی طبقه ایکه در دامان آن تولد شده بود، افتخار را در خدمت بخلق و زندگی جاودانی رادریشبرد مبارزه در راه منافع طبقه کارگر بمبمیراث گذاشت. یاری شهید! مابه این راه درخشانی که تو آنرا خط اندازی کرده ای، سوگند میخوریم که در جهت تکامل آن کارکنیم، آنرا به وسیله نیرومند مبارزه در دست توده هابسپاریم و افتخارات مارامانند تو، جز در خدمت بخلق از طریق سیاست انقلابی، در هیچ جای دیگر جستجو نکنیم.

یاری شهید تا پای جان شعله هارافروزان نگه داشت. در زمانی که مرتجعین خلق و پرچم وناسیونالیستهای هزاره از طریق تنظیم نسل نوهزاره مغول، میکوشیدند از او گلبدین و مسعود و یامزاری و خلیلی بسازند، و او را مانند محسنی و سیاف، اکبری و ملا عمر در خدمت امپریالیستها و مزدوران پاکستانی و ایرانی شان قرار دهند، او مرگ رابدست مرتجعین قاتل در افغانستان ترجیح داد و سازش با ارتجاع و امپریالیزم راننگ نابخشودنی و عارتاریخی شمرد. او همانطوریکه میگفت، زندگی فرد در مقابل منافع طبقه، ارزشی ندارد، بماعملایاداد که چگونه زندگی کنیم و چطور مرگ راحقیر بشماریم و از مزایای امتیازات فردی در مقابل منافع طبقاتی مابگذریم. رفیق شهید! مابه راه درخشانی که تو آنرا خط اندازی کرده ای و خون سرخ هزاران هزار شعله ای افتخار آفرین سوگند میخوریم که هیچ وقت هیچ نفع رابر منافع طبقاتی- تاریخی طبقه کارگر و خلق های اسیرگیتی مانند تو رجحان ندهیم.

رفیق اکرم یاری شهید فرصت آنرا نیافت که حزب کمونیست افغانستان راتاسیس کند. تاسیس حزب کمونیست افغانستان بزرگترین آرزوی او بود. او بما وصیت کرد که حزب کمونیست افغانستان راتاسیس کنید، آنرا حراست نمانید و از نفوذ عناصر فنودال- کمپرادور که در حرف یک چیز و در عمل چیز دیگرانند، شدیداجلوگیری کنید. آنها رابه آستانه حزب طبقه کارگر راه ندهید و کار رابا آنها از ابتدائی ترین مسایل یعنی صداقت

وراست گویی آغاز کنید. رفیق گرامی! مابه راه درخشانی که تو میرفتی سوگند می خوریم که مانند تو تمام کوشش ما را در راه بر آوردن آرزوی تو یعنی تاسیس حزب کمونیست افغانستان بخرچ دهیم، شب و روز کار کنیم تا این مامول بزرگ بر آورده شود.

رفیق اکرم یاری در بطن فرهنگ عقبمانده و مذهبی جامعه یک گام از اصالت جهان بینی کمونیسم کنار رفت. علم رایه مثابه پایه های اساسی مطالعه حرکت طبیعت و سنگ محک متدیدیالکتیک فرا گرفت و با فروتنی و تواضع به توده ها موخت، از آنها موخت و بما یاد داد که با شناخت بشر از جامعه و طبیعت مسخره گی نکنیم. وقتی چیزی را نمی فهمیم درباره آن به دیگران درس ندهیم، ادای نویسنده و کمونیست را در نیاوریم، زیرا نویسندگی دانش و تبحر می طلبد و کمونیست بودن شرافت و تواضع انقلابی و دانش پیکار جوئی را. رفیق گرامی! به خط درخشان تو سوگند که با علم مسخره گی نخواهیم کرد. مارکسیزم- لنینیسم- مائویسم را تا حد داستانهای سماوارخانه ها و لطیفه های خیابانی پائین نخواهیم کشید و با تمام قوا علیه آنها نیکه این ایدئولوژی را با چنین برخورد ها حقیر ساخته و به ابتذال میکشند، سر مبارزه بیرحمانه را گرفته و ماهیت ضد کمونیستی آنها را افشا سازیم. ما سوگند میخوریم که نام کمونیسم را بمثابه ستاره سرخ آسمان نیلگون دانش بشریت نگه داریم، شرافت بی مثال تاریخی این نام را در منجلا ب کثیف و مزدوری **NGO** های امپریالیست ها آلوده نسازیم.

رفیق اکرم یاری ، حفظ متحدین و عناصر انقلابی، وطنپرست، مترقی و ضد امپریالیسم و ضد ارتجاع را بمثابه میراث گران بهانی که طبقه ما برای آزادی به آن هانیا دارد، در طول زندگی مبارزاتی ثمر بارش عملی ساخت و بما یاد داد که دوستان و دشمنان تان را در حلقه های مختلف رده بندی کنید. امپریالیسم را در مرکز و هسته دشمنان تان قرار دهید، ارتجاع را در ردیف بعد آن. و بهمین ترتیب دوستان تان را. او بما یاد داد که بر مخالفین تان تهمت نبندید، برای خرد ساختن آنها به اتهام و افترا توسل نجوئید، آنها را آماج حملات شخصی قرار ندهید و از همه مهمتر به دشمنان خلق و دستگاه اطلاعات امپریالیست ها معرفی نکنید، با پولیس مخفی دشمن و عوامل ارتجاع سر همکاری را

نگیرید، بطور غیرمستقیم برای عوامل ارتجاع خبرچینی نکنید. خانواده های مخالفین تان را آماج فحش و دشنام قرار ندهید، بحث سیاسی را بطور سالم و سازنده از پیش ببرید انرا به ابتذال نکشید. رفیق گرامی به شرافت انقلابی توسوگند میخوریم که وقتی مورد اتهام، افترا، فحاشی و ناسزاگونی عناصر اپورتونیست و خادم به امپریالیزم و ارتجاع قرار میگیریم، زمانیکه خادمین سیاست استراتژیک امپریالیست ها باخطر حفظ NGO های شان بر ماحمله میکنند، همیشه به خلق و نیروهای کمونیستی و عناصر شریف ملی -دموکرات جهان رجوع و چهره های این اپورتونیست های ضد علم و خادم NGO های امپریالیست ها را افشا کنیم.

بگذارگرمی های حقایق تاریخ انقلابی چهره اپورتونیزم را افشا سازد. خدمات بزرگ تو رفیق گرامی سلاحی است تاریخی و نیرومند برای ما تا این مامول را انجام دهیم. راهی را که تو میرفتی در حدتوان ماتکامل داده و به سلاح مبارزه عملی مبدل سازیم. توتبلوری هستی از آزادی خواهی طبقه کارگرو ما در فردای آزادی طبقه ما آسمان را بادرفش سرخی که توبه آن عشق می ورزیدی فرش خواهیم کرد.

زنده باد کمونیزم !

به پیش در راه تکامل دادن مشی رفیق اکرم یاری شهید!

مانویست های افغانستان

دلو 1387